کتاب برهان الائمه فی عنوان الخلافه

بسم الله الرحمن الرحیم

فروتنی و نیاز بارگاه یزدانی را گو وکانست که انسان را دل
و زبان داد تا قدرش بیند و ادای حمدش نماید و
عجز و ولا بد در خور ذات برحق و هستی مطلق که پیمبران احمدند
و پیشوایان برگزیده تا مهبط وحیش باشند و مبلغ امرش
همه لیس صفاتش عین وجود اوست و علمش اصل بود او

بقایش

بقایش ازلی است و نعمایش لم یزلی کان نحویاً قبل وجود القدم

وکان علیماً قبل ایجاد العلم والعلة وجوده قبل القبل فی

ازل الازال و بقائه بعد البعد من غیر انتقال و لا زوال هو الذی

بعث الانبیاء لیبین عدله و نصب الاوصیاء لیظهر

طوله و فضله

توانا همیشه مراورا شناس مراورا آشنا و مراورا سپاس

پس بهترین درود و مهین فرود نقد بر مصحف رحمت بیت

الشرف وحدت ماه برج اصطفی لولو درج خلقت الاشیا

و سیاح الصمد پیکر مثبت لیلة القدر شهر هویت نقش

بند جامه خلقت برگزیده رسول حضرت احدیت عقل و

خرد اکمل پیغمبر هاشمی سرور تهامی کل کلاه رسالت

بلبل ثناخوان نبوت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه

و آله الاخیار ما تکرر بهن الاعصار

ماه برج اصطفی احمد که از گرد رهش — چشم خود با میل محو مکتحل کرد آسمان

آنکه چون در مکه طالع شد ز روی آفتاب — خم برای سجده اش چون حلقه کرد آسمان

هم نثار حضور اقدس و درگه مقدس کعبه احرار قبله اخیار

صنیع داور صانع بشر خواجه آل یاسین و مهتر اهل آسمان و

زمین فضل ساطع علم جامع دوم آل کساء مقصود سوره هل

اتی قسیم جنت و نار نسیم رحمت پروردگار اکبر بود نه صغیر

معلم جبرئیل امین پیشوای جن و انس مقتدای کروبیان و بدین

امیر المومنین علیه الصلوة والثناء ما دامت الشموس

باقیة والنجوم مرافیه

نسیم رحمت یزدان قسیم جنت و نار — خدیو پادشهان پادشاه عرش سریر

دروغ باشد اگر گویمش نظیری هست — ولیک شرک اگر گویمش که نیست نظیر

لباس واجبی از قامتش بلند آمد — ولیک جامهٔ امکان بقد اوست قصیر

اگر بگویم خدا نیست گفته ام ناحق — وگر بگویم خداست ترسم از تکفیر

بر همه آینه هستند ز بر او حق — که هرچه هست سراپا در اوست عکس پذیر

دمی که رحمتش از خلق باز گیرد — همان دم از همه اشیا برون رود تاثیر

توئی یدالله و آدم صنیع حکمت تست — که کرده گل او را چهل صباح خمیر

کمال افندی کابلی هم طمع دارد — که عفو عام تو آخر ببخشدش تقصیر

و بعد چنین نگارد بندهٔ یزدان عبد الحسین لسان الملک

پس از خدمت همایونی و نایب اول وزیر خارجه محض

اضافه ثواب و ارشاد اصحاب حلبی در اثبات امامت خاصه
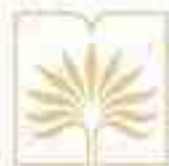
وخلافت مخصوصهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام عقلاً و نقلاً انگاشتم

و نامش را برهان الامامة فی عنوان الخلافة نهادم تا خوانندگان

بدانند که ثبوت امامت از حضرت نه تنها بروایت است

بلکه خرد صائب و عقل ثاقب خود هادی راه و منادی بی

اشتباه است کاتبان تا سیر فعال و ممکنان دستگیر خصال

وبند

زهی بنده کز تو ممکنات مطیع   همی به نفثهٔ حکم تو کاینات اسیر

نبد ز لوح مشیت بزیکتر اوحی   که نقشبند ازل صورتش کند محو

در این سال خجسته فال هزار و سیصد و نوزده هجری سلطنت

ایران و پاسبانی سامان در قبضهٔ اختیار و ید اقتدار

شهریاری است عقبه‌ور و صاحب اختیاری است

نصفت

نصفت کستر حلیمی است بردبار و رحیمی نکوکار نافذ الحکم است

و مبسوط الید جالب نیک است و مانع بد قدر دار مرش

قضا دوا امضاش

افعال قدر ترا مفوّض احکام قضا ترا مسلّم

خدیو جهان دارای زمان نگاهبان ملت اسلام پشتبان

شریعت خیر الانام اسکندر معدلت بهرام ظفر دین و دنیا

کیوان رفعت و جاه ماهید آسمان خرگاه خسرو عجم مالک

رقاب ترک و دیلم موفق کردگار مؤمن هشت و چهار سلطان

سلاطین خاقان خواقین سلطان تاجدار مظفر الدین شاه

قاجار همواره مخلش بلند بخش برومند عدلش شامل

بندگانش حاصل باد
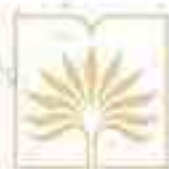
پیوسته زاد دولت و اقبال قرین باد　　ملک دو جهانت همه در زیر نگین باد

هرجا که دل او مهر تو همواره قرین باد　　هر دل که در او کین تو همواره حزین باد

تو کامروا از فلک و خصم تو ناکام　　تا بود چنین بود و تا باد چنین باد

صدر دست وزارت بلکه مسند صدارت عنبری است

ستوده حرکات و وزیری است فرشته صفات عطیه بخش

داستان است و خدایگان داستین مهرش در داستان است

و محبتش در داستین اهل وفا در کهش جوهر است و نشسته است

صفا را موقفش چاه زمزم و تدبیرش با دام دو مغز نیکو کیش است

و شمشیرش مانع بداندیش اغنیاء خوشه چین کرمش و

فقراء ریزه خوار نعمتش

ز همتش فقرا پر گهر کنند کنار　　ز مدحتش شعرا چون شکر کنند افواه

یعنی

۸

یعنی غوث ایران پناه ابر نیسان شرف بخشش صدف دریای

حصانت ملک و فارد دولت یاران دوستان برفع ستمکاران

کریم النفس عظیم القدر قلیل الهزل کثیر الفضل جناب

مستطاب فرمانفرمای گشاده ابواب عقل دوم مشخص

اول بند کان اشرف معظم میرزا علی اصغرخان امین السلطان

اتابیک اعظم

صدر جهان که دست وزارت رجاه وی

با اوج افتاب زند لاف همسری

ابن روح مجسم و ابن فتوح مفخم در حفظ دماء نفوس وخباء

ناموس کوشش بسزا داشت و جوشش بی انتهاء هرگز دل

کسان از تیزی زبان نخست و قلب مستمندان نشکست

رخنهٔ مملکت را سدی سدید و افسردگی ایالت را مددی

مدید است رایش روح افزا است و خاطرش الهام خدا

هرچه در خاطر انور اندیشهٔ او میگذرد نفثهٔ روح قدس باشد

والهام خدا امید است که همواره این سپهر آسمان وصدد

این جویبار شادی را سرو و کلذا را آزاد برانند و عقبت را

حامی و کشت سلطنت را نامی باد بجاه محمد و آله الامجاد

تا بنا بلند بر فراز چرخ ماه و مشتری

تا بنالد بر کنار جوی سرو جویبار

نام تو بادا بلند و بخت تو بادا قوی

خوش بزی در سایهٔ اقبال شاه نامدار

در بیان امامت

همانا امامت از توابع نبوت است وان ریاست عامه در
امور دنیا و دین از برای شخص انسان معینی که مخصوصاً
از جانب خدای تعالی و پیغمبر منصوص شده باشد و نباید
در عصر واحد یک امام بیشتر باشد و وجوب امامت
عقلاً واجب است زیرا که امامت لطف است و لطف واجب است
و معلوم میدانیم که اگر از برای مردم رئیس مرشد مطاعی
باشد که داد مظلوم از ظالم دهد و هم ظالم را از ظلمش
باز دارد بصلاح نزدیک و از فساد دورتر است حکما گویند

که امامت

که امامت لطف عام و نبوّت لطف خاص است زیرا که
ممکن است که زمان خالی از نبیّ خاص زنده باشد اما ممکن
نیست که خالی از امام باشد حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود مردم ناصبی از یهود بدتر باشند
پرسیدند از چه راه فرمود بجهت آنکه یهودی ترک لطف
نبوّة گرفته و این امر خاص باشد و ناصبی ترک لطف امامت
گفته و این امر عام است همانا مردم در امر امامت باختلافند
جماعتی واجب دانند و گروهی غیر واجب مردم خوارج بکلّی
ترک وجوبش را گفته اند اشاعره و معتزله وجوبش را بر خلق
لازم شمرده اند آنگاه در ادای مقصود بخلاف شدند اشاعره
سمعاً واجب دارند و معتزله عقلاً اما امامیّه وجود

امامت را عقلا واجب دانند و حق همین است و دلیلش
سابق گذشت و آن دلیل که در اثبات نبوت است همان دلیل
در وجوب امامت را دال است زیرا که امامت خلافت از نبی است
که در تمام امور و برپا قائم مقام و جانشین باشد جز در تلقی
وحی از خالق بمخلوق بدون واسطه چنانکه وجود نبوت بر
حسب حکمت بر خدای واجب است نیز امامت را ان شرایط
موجود است تفصیل این اجمال در کتب حکماء و الهیین
مندرج است و طایفه اشاعره و معتزله که گویند نصب
امام بر خلایق واجب است نه بر خالق دلیلشان این است
که بر امت واجب است که از برای دفع ضرر از نفوس خود
کسی را برپا سر کنند ما نیز برآنیم که دفع ضرر واجب
باشد

باشد اما از برای خدای تعالی چه اختیار خلق امام راد و

ایراد وارد اید یکی اختلاف واقع در تعیین ائمه بنحوی که

دافع شر و جالب خیر باشد و هرگز نشود که آراء در نصب امام

بتمامه متفق باشند دوم انکه امامی را که یزدان برگزیند

معصوم و خالی از هواجس نفسانی است بخلاف مخلوق

از انجا که چشم باطن ندارند ناچار امامی بدون عصمت را

مختار سازند و این چنین کس فیصل امور مردم بعدالت نتواند

گذارد

وجوب عصمت امام

پس از انکه وجوب امامت ثابت شد شروع در صفات

امام میشود از انجمله باید امام معصوم باشد یعنی از

۱۶
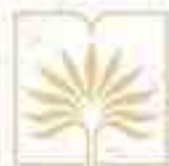
معایب و برد ابل مصون مردم اثنی عشریه و اسمعیلیه عصمت را

شرط امامت دانسته بچند راه یکی انکه اگر امام معصوم نباشد

محتاج بامام دیگر باشد تا وبرا از معاصی درست باز دارد

وان امام بامام دیگر احتیاج دارد پس این بد رشته تسلسل

یابد و تسلسل عقلا باطل است دوم انکه اگر امام معصوم

نباشد هر اینه گوئیم تواند شد که دچار معصیت شود

و این چنین کس را در قلوب وقری و شانی نباشد و پس از

انکه آمر و ناهی بوده مامور و منهی واقع شود درین هنگام

فایده مطلوبه از نصب چنین کس منتفی گردد و هم بنا بر

که شرط امام امر بمعروف و نهی از منکر نیست و این امر اجماعاً

باطل است سوم انکه امام حافظ شرع است و هر کس که

حافظ

حافظ شرع شد باید معصوم باشد اگر گویند ممکن است حافظ

شرع کتاب یا سنت متواتره یا اجماع یا برائت اصلیه یا قیاس

یا خبر واحد یا استصحاب باشد جواب دهیم که هر یک از اینها

صلاحیت ندارد که حافظ و پاسبان شرع باشد اما کتاب الله

و سنت متواتره که نتوانند حافظ شرع باشند بجهت آنکه

تمام احکام را بجمله در موقع خود نرسانند با آنکه از برای

خدای تعالی در هر واقعه حکمی است که بر مکلف واجب است

که آن حکم را بصحت فرا گیرد اما اجماع امت بدو راه نتواند

نگاهبان شرع شود اول تعذر اجماع در بیشتر وقایع

با آنکه حضرت یزدان دادار واقع حکم گو و گان است دوم

بنابر تقدیر عدم معصوم نباشد در اجماع حجت پس اجماع

غیر مفید است زیرای چون خطا برای هر یک از ایشان هم چنین

از برای تمام اجماع خطا امر هویدا خواهد بود اما برائت اصلیه

حافظ شرع نخواهد بود از این راه که لازم میباید از او ارتفاع

اکثر احکام زیرا که در اصل برائت ذمت از وجوب یا حرمت است

اما قیاس و خبر واحد و استصحاب نتوانند حافظ شرع بشوند

باین راه که در افاده هر یک از اینها گمان را مقدار کمی است

و گمان بی نیاز نمیکند چیز مخصوص را رسول خدای فرمود

عمل میکنند این امت من زمانی بکتاب و زمانی بسنت و زمانی

بقیاس هرگاه باین طریقه عمل نمودند بگمراهی شدند و مردم را

گمراه نمودند و سزاوار نیست که پاسبان شرع جز امام کسی

باشد و مطلوب و مقصود جز این نیست خدای تعالی باین

مطلب

مطلب اشاره فرماید وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَی الرَّسُولِ وَاِلیٰ اُولِی الْاَمْرِ

مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِیْنَ یَسْتَنْبِطُوْنَهُ و نیز اگر معصوم نباشد ظالم

خواهد بود و ظالم صلاحیت امامت ندارد و بجهت انکه ظالم

واضع شیء در غیر موضع خود خواهد بود خدای تعالی

فرماید لاینال عهدی الظالمین و مراد از این عهد عهد

امامت است

در منصوص بودن امام

همانا امام باید منصوص از جانب خدای تعالی و پیغمبر مکرم

باشد خلاف در این است که ایا تعیین امام بتحصیل مستمر

بسببی غیر از نص یا نمیشود فرقه امامیه گویند ناچار باید

امام منصوص باشد زیرا که ما گفتیم عصمت شرط امامت

وعصمت امر مخفی است که از برای احدی اطلاعی بیست جز از
برای خدای تعالی پس در این هنگام امام معصوم منصوص شناخته
نشود مگر خدای تعالی بوجودش ما را خبر داده باشد و این
از دو راه تحصیل شود یکی از آنها آنکه خدای امام را خبر دهد
بواسطه معصومی مثل نبی که خبر میدهد ما را بعصمت امام و
تعیین او دوم اظهار معجزه است در دست او که دلالت میکند
بر راستی او در ادعای امامتش اهل سنت گویند اگر امت
بیعت نمایند با شخصی که استعداد آن شخص در نزد ایشان
مشخص و معین شده باشد و شوکت و شانش مردم اسلام را
فرو گرفته باشد چنین کس امام است و زیدیه گویند هر شخص
از بنی فاطمه که عالم و زاهد باشد و بشمشیر خروج نماید

وادعای امامت کند از اینکه از جانب خدای تعالی و پیغمبر که

حقش خلیفه امت است چنین کس امام است قول این دو فرقه

از دو راه باطل است اول آنکه امامت خلافت از جانب خدا

ورسول او است پس امام شناخته نشود مگر بفرمایش حضرتشان

دوم آنکه اگر اثبات امامت به بیعت مردم و دعوی آن شخص باشد

هر آینه منجر بفتنه و فساد شود از برای احتمال اینکه ممکن است

هر فرقه متابعت کند با شخصی یا اینکه ادعا کند هر فاطمی عالمی

امامت را پس جدال و اختلاف مابین این طوایف واقع

شود و هر فرقه پیرو امامی شود

ذکر افضلیت امام

همانا باید امام از تمام اهل زمان خود اعلم و افضل باشد زیرا که
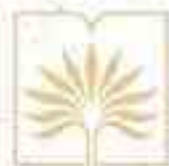
وری پیشوا و سرور جهانیانست لهذا افصح است از برای خبیر
حکیم که مفضول محتاج را بفاضل کامل مقدم بدارد و مرئوس را
بر رئیس برتر گذارد تقدم ماموم بر امام عقلا و سمعا باطل است
از روی عقل بجهت آنکه نشناسند را انظار و اشهاد که
مثلا مبتدی در فقه مقدم بر ابن عباس و مبتدی در منطق
مقدم بر ارسطو باشد اما بطلانش از روی سماع بجهت آنکه
خدای عز اسمه فرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا
یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی ایا کسیکه مردم را
براه راست هدایت میکند سزاوار است که اطاعت شود یا
کسیکه نتواند هدایت کند بلکه بدو راه نمود

در بطلان امامت و خلافت

دیگران

دیگران

همانا باد لله شانه معلوم و مبرهن شد که وجود وصی و امام واجب است چنانکه هر یک از پیغمبران باستان را وصی و جانشین بوده تا احیای دین و اجرای احکام آن نبی را نماید مثلا ابراهیم خلیل را لوط نبی جانشین و موسی کلیم را یوشع بن نون وصی بوده هکذا تمام انبیاء را اولیائی است بلکه هر افریده ذی شعوری که رخت از این جهان بر بندد اگر فرزندی نیز مند ندارد نتی را بوصایت بر کشد چگونه میشود خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که عقل اول و خرد نخستین و ناسخ ادیان و صادر پیشین است جهان را بدرود کند و از برای حفظ مصالح امت و فیصل احکام

۲۲
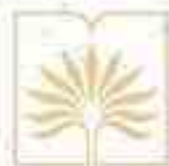
شریعت نبی را مختار نساز د که ادای فرض و اجرای نوافل و ترک حضر

گذارد بایدد انست مردم در وجود امام بعد از خاتم الانبیا

باختلاف رفته اند جماعتی گویند عباس بن عبد المطلب

جانشین آنحضرتست اهل سنت ابو بکر بن ابی قحافه را

گویند چون مردم بخلافتش اختیار کردند خلیفه رسول

خداست مردم اثنی عشری امیر المؤمنین علی علیه السلام را

وصی و امام و جانشین بلا فصل رسول الله دانند و این

حق است عقلا و نقلا اما بطلان تورث عباس بجهت آنکه که

وی خلیفه رسول خدا میبود باید این دین از میان بر و

د

دیگر و مغلق بجای مانده باشد و حال آنکه یک نفر در تمام

جهان پیرو این مذهب نیست دوم آنکه کسی ما را خبر نداده

که عباس

که عباس هیچ وقت دعوی امامت و خلافت کرده باشد
سوم انکه اثار و احکامی از عباس نمانده که افضلیت و خلافت
او را شهادت دهد چهارم انکه از خدای تعالی و رسول مکرم
در این باب هیچ اثار و اخباری بجای نیست اما بطلان نص
و امامت ابی بکر اول انکه و برا علم و خردی سرشار نبوده
که افضلیت و تقدم او را نابت باشد کبر سن و مصاحبت
غار و تعبیر خواب قدری ندارد که سبب امامت و خلافت
او شود دوم انکه اهل سنت دانند که هیچ وقت خدای
تعالی و رسول اکرم در خلافت ابی بکر وصیتی نفرمودند
از این پیش گفتیم که اخبار جماعتی عصمت او را بخلافت
حقانیت او را رسانند سوم انکه ابوبکر معصوم نبوده و ما

از این پیش گفتیم که امام باید معصوم باشد چهارم انکه
در بعضی از مواقع بحضرت خاتم انبیاء تعرض کرده و از فرمایش
انجناب بیرون شده چنین کس سزاوار خلیفتی رسول خدا را
ندارد مطاعن و مثالبی که اهل سنت و جماعت از برای
ابوبکر نوشته اند و مرحوم جنت بزرگوارم میرزا محمد تقی سپهر
لسان الملک طاب ثراه در کتاب خود بیک جای جمع کرده چون
ایرادش در این کتاب بیرون از فایدت نیست نگاشته
میشود

مطاعن ابی بکر بروایت سنی

طعن اول انکه ابوبکر خود را خلیفة الله و خلیفه رسول الله
مینامید با انکه سند ابوبکر در خلافت این بود که
چون

جون رسول خدای کسی را بخلافت نگذاشت خلافت را
افتاد دوم آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله در وقت وفات
خود با ابی بکر و عمر و عثمان فرمود که در تحت لشکر اسامة بن
زید از مدینه بیرون شوید و هر کس تخلف ورزد ملعون
خدا خواهد بود مقصود حضرت از این فرمایش این بود که
آن سه تن بعد از رحلت آنحضرت در مدینه بجای نمانند
و امر خلافت علی علیه السلام را اغتشاش ندارند با این همه
ابوبکر امر خاتم انبیاء را از پس گوش انداخت و از برای طلب
خلافت در مدینه بجای ماند سوم اراضی فدک که بفرموده
خدای تعالی و رسولش خاص فاطمه زهراء سلام الله علیها
می بود ابوبکر در خلافت خود غصب کرد و عمال آنحضرت را

از فدک بیرون کرد وشهادت علی مرتضی وحسنین علیهم السلام را
در این باب رد کرد چهارم در جبل احد وحنین وبعضی غزوات
ابوبکر و عمر رفیقش فرمان رسول خدای نبردند واز حضرت
در میدان جنگ بگذاشتند وخود از جهاد بکوه گریختند پنجم چون
خاتم انبیاء از جهان بدر شد ابوبکر کفن ودفن انحضرت را
که واجب عینی بود نادیده انگاشت وبسقیفه بنی ساعده
شد تا امر خلافت را از برای خود برقرار دارد ششم انکه خمس
وانفال از اهل بیت رسول خدا باز داشت وحصه حضرت فاطمه
وحسنین علیهم السلام نداد وگفت باید این اموال صرف
تجهیز سپاه شود اما مقرری عایشه دختر خود وحفصه دختر
عمر را دوچندان ساخت واز برای صرف معاش خود از

بیت

ببیت المال مبلغی مقرر داشت هفتم انکه رسول خدا در حیات
خود فرمود ابواب خانهای ابوبکر و عمر و عثمان که بسوی مسجد
گشاده بود مسدود دارند چون ان حضرت از جهان بیرون شد
عمر بفرمانی کرده دیگر باره در مسجد گشوده ندو را این عطا
عمر و عثمان شراکت داشتند هشتم انکه ابوبکر این کلمات را
در منبر میسرود که مرا بلیسی باشد که همواره از راهم بدر
برد اگر کار بعد الله نمایم مرا یاری نمائید اگر معصیت خدا
کنم از من بپرهیزید اگر از راه بگردم مرا براه راست اورید
پس انکس که از مردم دیگر کارها استمداد نماید امامت را
نشاید نهم انکه بسیار میگفت مرا بگذارید که من بهتر
از شما نیستم با انکه علی در میان شما است اگر این سخن را

بر استی گفتند امامت را نشاید اگر دروغ گفتند کاذب در خور

امامت نیست دهم در وقت جان دادنش میگفت ای کاش

ترک خانه فاطمه را گفتم و داخل آنخانه نمیشدم و در سقیفه

بنی ساعده دست بر دست یکی از این دو کس زده بودم تا او

امیر می بود و من وزیر معلوم بود که در وقت وفات خسارت

آنجسارت که با خانه فاطمه نموده بود در برابرش مجسم شده

یازدهم آنکه حضرت علی و عباس در خانه فاطمه زهراء

می بودند ابوبکر با عمر گفت برو و هر دو را برای بیعت

حاضر نما اگر قبول نکردند با ایشان مقاتله نما دوازدهم

ابوبکر وصیت کرد که جسدش را در حجره رسول خدای

بخاک سپارند با آنکه خدای تبارک میفرماید که در خانه

پیغمبر

پیغمبر بی اذنش در دنیا نباشد اگر هم اینحجره صدقه باشد مسلمانان

دران شریک باشند اگر میراث بود سهم دخترش عایشه تسع

ثمن میشود در هر حال دفن ابی بکر در اینجا بخلاف حکم خدا و

پیغمبر است سیزدهم آنکه خالد بن ولید که یک تن از سرداران

ابی بکر بود مالک بن نویره را بکشت تا زنش را بستاند

ابو بکر بمد الحظه خالد چشم از خون مالک بپوشید چهاردهم

چون بخلافت نشست نامه بپدر خود ابو قحافه نوشت

و در ان خود را خلیفه رسول خدای نامید و پدر را دعوت

بر بیعت خود کرد ابو قحافه نیز برفت و بر سنتش یاد کرد

پانزدهم در اذان و اقامه بدعتی اورد و کلمه حی علی خیر العمل را

بینداخت و بجای ان الصلوة خیر من النوم مقرر داشت بجز

شستن پا بجای مسح و کردن نمود و مسح بر خفین نیز از بدعتهای

او و اگر نه از عمر است شانزدهم عمر در خلافت خود گفت

بیعت ابی بکر ناگهانی و بی حفظ بود و خداوند از شر آن مسلمانان را

نگاه داشت اگر کسی ارتکاب کند مانند آن را عرضه هلاک

و دمارش دارید هفدهم سوره مبارکه برائت را که ابو بکر حامل

بود از ابو بکر گرفت و بعلی مرتضی علیه السلام سپرد هیجدهم

رسول خدای عمرو بن عاص را بر ابو بکر و عمر امیر ساخت و این

کنایه از آن است که ایشان قابل امارت و خلافت نیستند

گاهی مطیع عمرو و گاهی مطیع اسامه هستند و هیچ وقت کسی

بر علی مرتضی امارت نداشت نوزدهم ابو بکر فجاه سلمی را

باتش بسوخت با آنکه خدای باری فرماید کسی نباید مردم را

باتش

باتش بسوزانند مگر خدای آتش بجنسیم عمر را بعد از خود بخلافت

نصب کرد و حال آنکه اهل سنت گویند چون رسول خدا

کسی را بخلافت نصب نکرد و باختیار مسلمانان گذاشت ابو بکر را

اختیار کردند اگر چنین باشد ابو بکر خلاف کرد که عمر را خلیفه

خود ساخت ببیست و یکم مسائل فقه نمیدانست و میگفت

اگر حکم بصواب راندم از خداوند باشد و اگر خطا کردم

ان خطا از من است ببیست و دوم در نماز قبل از سلام تکلم

کرد داستانش این است که خالد را مامور کرد که در نماز

امیر المؤمنین علی را بقتل رساند در میان نماز بیم کرد که مبادا

خالد از عهده بر نیاید قبل از سلام گفت ای خالد آنچه با تو گفتم

بجا میاور و الا ترا بقتل رسانم از اینجا است ابو حنیفه که

یکی از علمای اربعه نشستن است سخن کردن قبل از مسلام جایز دانسته ببینید و سوم ابوبکر در وقت مردن ای کاش که از رسول خدا پرسش نمودم که ایا از برای انصار در امر خلافت حقی است یا بهره ندارند این کلام نما بیش دهد که خود را در خلافت صاحب حق نمیدانست ببینید و چهارم انکه فاطمه زهرا سلام الله علیها در وقت رحلت برابی بکر و عمر غضبناک بود و از هر دو ناراضی درگذشت با انکه خاتم انبیاء فرمود هر کس فاطمه را بیازارد خدا را بیازارد

در اثبات امامت علی علیه السلام

همانا روات در اثبات امامت و وصایت و خلافت امیر المؤمنین علی احادیث متواتره و اخبار متکاثره بخاتم انبیاء صلی الله علیه و آله

رسیده

رشته خبر را رسانیده اند که هر یک علم الیقین را افاده کند

مثل آنکه فرموده انت الخلیفة من بعدی وانت ولی کل مؤمن

ومؤمنة بعدی واز این قبیل فرمایشات که همه بر امامت

آنحضرت دلالت تامه دارند بجز مبغض منافق که چشم دلش

کور و زاده حرام که سینه اش بی نور است نتواند ایراد کند در وانکار دم

اثبات امامت آنحضرت وجوهی نوشته اند اول در حدیث

معتمد است که علی مرتضی بعد از محمد مصطفی از تمام مردم

افضل واعلم باشد پس باین دلیل علی امام خواهد بود زیرا که

اگر او امام نباشد تقدیم مفضول بر فاضل است واین باطل است

بر افضلیت آنحضرت دو دلیل عقلی داریم اول آنکه با رسول

خدا مساوی و با نفس آنحضرت برابر است رسول خدا هم

که افضل تمام مردم بود پس علی مرتضی که مساوی با انحضرت
ناچار باید که از تمام مردم افضل و اعلم باشد و الا مساوی
نیست در ایهٔ مبارکهٔ مباهله تساوی بودن انحضرت را
واضح رسانید که میفرماید انفسنا و انفسکم بنقل صحیح ثابت
باشد که از انفسنا یکی رسول خدا دیگر علی مرتضی است
پس کسی که بمنزلهٔ نفس رسول خدا باشد البته در تمام صفات
کمالیه مثل انحضرت باشد این چنین کس افضل و اقدم
تمام مردم و امامت را سزاوار و در خور است دوم انکه رسول
خدا در این وقعهٔ مباهله احتیاج بوجود مبارک علی دارد
و بلحد دیگر از صحابه و اقوام خود احتیاج ندارد بیقین است
محتاج الیه نبی افضل از دیگران خواهد بود خصوصاً
این

این وقعه مباهله که سبب استحکام امر نبوت و قوام منصب

رسالت است دوم آنحضرت را احدی صاحب شد ذکاء ثاقب

و کثرة تعلیم و همواره مصاحب رسول خدا خواهد بود و در

دامان تربیتش اخذ علم و دانش نمود محقق است معلم که

خاتم انبیاء که افضل ما کان و ما یکون است شاگرد باید

اعلم جهانیان و امام باشد احدی از صحابه را این فضیلت

قسمت نشد جلال الدین سیوطی که از بزرگان اهل سنت است

باسناد معتبر در کتاب تاریخ خلفای خود نوشته که از علی

مرتضی پرسش کردند از چه روی تبحر تو در احادیث و ضبط

اخبار رسول خدا از سایر صحابه بیش است فرمود بجهت

آنکه هرگاه از آنحضرت سؤال کردم پاسخ داد و چون ساکت

نشستم حضرتش با من ابتدای سخن کرد سوم آنکه اکابر علما
از صحابه و تابعین هرگاه ایشان را در امری مشکل افتاد یا
حدیثی معضل شد از حضرتش چاره خواستند چهارم
آنکه ارباب فنون و علوم و مفسرین بحضرتش رجوع کردند
و مفسرین بقول عبدالله بن عباس کار بستند و وی یک
تن از تلامذ آنحضرت می بود خود ابن عباس راویست
که علی مرتضی باء در بسم الله الرحمن الرحیم را از اول شب
تا آخرش از برای من شرح فرمود ارباب کلام نقل حدیث
از آنحضرت نمایند معتزله سند را بابی الجبائی رسانند
و او رسیده خبر را بابی الهاشم بن محمد بن حنفیه و وی بپدرش
علی مرتضی رسانند اشاعره رجوع بابی الحسن اشعری که از
شاگردهای

شاگردهای ابی علی جبائی است نمایند اما فرقه حقه امامیه
رجوع ایشان بحضرتش ظاهر است اگر فضایل علی مرتضی
منحصر بود بنهج البلاغه و سایر خطب و قصارش که همه اثبات
توحید و عدل و قضا و قدر و کیفیت سلوک و قوانین
فصاحت و بلاغت نماید و حاوی دیگر علوم و فنون از طب
و تشریح و هندسه و حساب و نجوم و قواعد سیاسی
یا ساسی تمدنی میباشد از برای عبرهٔ متفکر و استعجاب
ناظر کافی و شافی است هر یک از سخنان معجز بیانش و کلمات
قدوسی بنیانش سر مشق قوانین امم و سر لوح دفاتر اولاد
آدم است فتاوی معجبه و مواعظ حسنه اش در کتب حکما
و فقهاء تذکرهٔ هر ادیب و تبصرهٔ هر لبیب است پنجم خاتم و سکون [illegible]

درباره اش فرمود اَقضاكُم عليٌّ يعنى على مرتضى از تمام مردم

احکم وافضل است و معلوم میباشد که قضاوت تمام علوم را

در بر دارد ششم خود امیر المومنین فرمايد لو ثنيت لي

الوسادة فجلست عليها لحكمت بين اهل التورية بتوريتهم

وبين اهل الانجيل بانجيلهم وبين اهل الفرقان بفرقانهم وبين

اهل الزبور بزبورهم والله ما من اية نزلت في ليل او نهار

او سهل او جبل الا وانا اعلم فيمن نزلت وفي اى شئ نزلت

يعنى اگر وساده از برای من بگسترانند و برآن بنشینم هر آينه

ما بين اهل توريت بتوريت و ما بين اهل انجيل بانجيل و ما

بين اهل فرقان بفرقان و ما بين اهل زبور بزبور قضاوت

رانم و حکومت نمایم سوگند بخدای هیچ آیه در شب یا روز

یا در زمین

یا در زمین هموار یا بلند نازل نشد مگر آنکه بدانم در حق
چه کس نازل شده یا از برای چه مقصود فرود گشته و این
سخنان خود بزرگ برهانی است از برای احاطهٔ آن بزرگوار
بتمام علوم الهیه پس چنین کس که اعلم ناس شد امامت را
لیاقت دارد هفتم آنکه آنحضرت زاهد ترین بنی آدم بود
در ماکل و مشرب و ملبس و همواره با دنیا می فرمود من
ترا سه طلاق دادم که دیگر با تو باز گشت ننمایم البته بهتر است
که رکن اعظم و شرط اهم امامت زهد و ورع است

بعضی دلائل امامت آنحضرت

پوشیده نماند که فضائل علی مرتضی ع بیرون از حد شمار
و احصا است اگر کتاب عالم و نویسندگان بنی آدم خواهند

عشری از اعشار و یکی از هزار محاسن آنحضرت را ننویسند

از عهده نیایند قرآن مجید و فرقان حمید در شانش نازل

و خاتم انبیاء وصفش را قائل است علمای باستان و فقهای

عالیشان در دلائل امامت و براهین وصیت آنحضرت کتابها

نوشته اند و ابوابها پرداختند که عاقل را کافی و فاضل را

شافی است از انجمله کتاب مستطاب الفین ابی منصور حسن بن

یوسف بن علی بن مطهر علامه حلی است که دارای دو هزار

حدیث صحیح معنعن در دلایل امامت آن پیشوای جهانبانست

پس از آنکه عثمان بن عفان که از جمله کتاب وحی بود بجمع کردن

قرآن کریم پرداخت آیاتی که بالصراحه در شان علی مرتضی نازل

شده بود محذوف نمود از جمله آیه مبارکه یا ایها الرسول

بلغ

بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ فِي عَلِيٍّ و نيز اين ابن روايت فی هدايه اِنَّمَا اَنْتَ

مُنْذِرٌ وَ عَلِيٌّ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و هم ابن سعادت روايه اِنَّ الَّذِيْنَ

يُؤْذُوْنَكَ فِي عَلِيٍّ كه لفظ مبارك علی از تمام افتاده است

بالجمله مقصود كه اينهم خدای تعالی فرمايد اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ

رَسُوْلُهٗ وَ الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَ هُمْ رَاكِعُوْنَ

اين از جمله آياتی است كه در شان آنحضرت نازل شد در وقتيكه

در نماز انگشتری كه ابتها با سائل بخشيد از ولی در اينجا اولی

بتصرف باشد از جمله اخبار صحيحه و احاديث معتبره كه موالف

و مخالف بر آن اتفاق دارند داستان غدير خم است خبر

از اين قرار است پس از آنكه خاتم انبياء محمد مصطفی صلی الله

عليه و آله از سفر حجة الوداع رجعت كرد خدای سبحانه امر

فرمود تا در غدیر خم توقف نماید و وصایت و ولایت علی
مرتضی را بر صحابه ابلاغ فرماید اطاعت فرمان واجب الاذعان
کرد و در هنگام ظهر فرود آمد و مثال داد تا منبری از پالان
شتران ترتیب دادند و بر آن صعود کرد و علی مرتضی را بر فراز
آنجای داد در پیوست صد و بیست هزار تن از مسلمین
در آنجا جای داشتند رسول خدا علی مرتضی را بپای داشت
تا تمام مردم دیدارش نمایند آنگاه تمام خطبه معروف بغدیریه را
که در کتب مورخین مسطور است قرائت کرد و فرمود
خدایم وحی فرستاد که اگر آنچه را درباره علی نازل شده بمردم
ابلاغ نداری هر آینه اکمال رسالت ننموده پس فضایل
علی علیه السلام را یکایک شمردن گرفت و فرمود ایها الناس

الست

اَلَسْتُ اَوْلیٰ بِکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ یعنی آیا من بر جان شما از خود

نافذترم و اولویت ندارم تمام مردم عرض کردند چرا فرمود

فَمَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهٰذا عَلِیٌّ مَوْلاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَعادِ

مَنْ عاداهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَاَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ

کَیْفَ ما دارَ یعنی ای مردم هر کس را که من آقا و اولی بتصرفم

علی آقا و اولی بتصرف است بار خدایا هر کس او را دوست دارد

دوستدار باش و هر کس دشمنش دارد دشمنش مبدار

یارانش را نصرت فرما و بدخواهانش را پست نما و از هر سوی

که بگردد حق را با او بگردان پس بتکمیل امر وصایت شان

حضرت کرد و فرمود غائب را حاضر بیاگاهاند و پدر پسر را

آگهی دهد و از منبر بزیر آمد در این وقت جبرئیل امین نازل

مبارک گشت این آیه ورود الیوم یئس الذین کفروا من دینکم
فلا تخشوهم واخشون الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی در این روز کفار نا
امید شدند و از ایشان بیم نباشد و از سخط من بترسید
در امروز که خلافت علی مرتضی استوار شد دین شما را
بکمال رسانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کرده و دین
اسلام را از برای شما برگزیدم در این وقت رسول مکرم
فرمود الحمد لله علی کمال الدین و تمام النعمة ورضی الرب
برسالتی والولایة لعلی من بعدی یعنی خدای را حمد بر کمال
دین و وفور نعمت و خوشنودی پروردگار از رسالت خود
و خلافت علی تمام آنگاه بامر خاتم انبیاء از برای علی مرتضی

خیمه

خیمه افراشتند و مردم بکامل امده دست بیعت دادند عمر بن
خطاب نیز بحضرتش در امد و خلافتش را تهنیت گفت و
عرض کرد بخ بخ لک اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه
یعنی خوشا بحضرتت تو که بامداد کردی در حالتیکه امام و آقای
هر مرد مؤمن و زن مؤمنه میباشی عمرو بن عاص با انکه از منافقین
بود این اشعار را در مدح انحضرت و بیعت غدیر خم انشاد
کرد

بِآلِ مُحَمَّدٍ عُرِفَ الصَّوابُ   وَفِی أَبیاتِهِم نَزَلَ الکِتابُ
وَهُم حُجَجُ الإلهِ عَلی البَرایا   بِهِم وَبِجَدِّهِم لا یُستَرابُ
وَلاسِیَّما أَبُو حَسَنٍ عَلِیٌّ   لَهُ فِی الحَربِ مَرتَبَةٌ تُهابُ
طَعامُ سُیُوفِهِ مُهَجُ الأَعادی   وَفَیضُ دَمِ الرِّقابِ لَها شَرابُ

وضربته كبيعته بخمّ معاقد من القوم الرقاب

علي الدرّ والذهب المصفّى وباقي الناس كلهم تراب

هو البكّاء في المحراب ليلاً هو الضحّاك اذا اشتدّ الضراب

هو النبأ العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب

حسّان بن ثابت که از دوستان عثمان بن عفان بود

از روز قصیده ذیل را در مدح انحضرت عرض کرده

بفضیلت و مقابح خلافت و امامتش را بیان داشت

يناديهم يوم الغدير نبيّهم بخمّ واسمع بالرسول مناديا

فقال فمن مولاكم ووليّكم فقالوا ولم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا وانت وليّنا ولن تجدنّ منّا لك اليوم عاصيا

فقال له قم يا عليّ فانّني رضيتك من بعدي اماما وهاديا

فخص

خصّ بها دون البريّة كلّها — عليًّا وسمّاه الغدير اخائيا

من كنت مولاه فهذا وليّه — فكونوا له اتباع صدق فموالیا

هناك دعا اللهم وال وليّه — وكن للذي عادى عليًّا معاديا

پوشیده نباشد که لغت ولی در حدیث شریف بمعنی

اقا و سرور و اولی بتصرف است و سایر معانی در اینجا

مناسب نیست زیرا که این زینت را از قبیل نزول آیه و

انذار رسول خدای و منبر ساختن از پالان شتران در بحبوحه

گرما لغو خواهد شد و این کفر است اعلی از مور خیر

اهل سنن نقل حدیث غدیر خم را در کتب خود نوشته اند

ومناقب یشهد العدوّ بفضلها

والفضل ما شهدت به الاعداء

وهم از احادیث متواتره که وصایت وخلافت علی مرتضی را

رساند این حدیث شریف است که پیغمبر فرموده انت

منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی تمام

مراتب ومنزلت هرون از برای آنحضرت جمع شده مگر

نبوة لکن اگر هرون قبل از موسی کلیم وفات کرد علی مرتضی

بعد از خاتم انبیاء رحلت فرموده این خود دوام وثبات

خلافت وامامت آنحضرت را دلیلی محکم است وچیزی ما

از برای زوال این امر در دست نداریم از آنکه شنیده‌ایم

علی مرتضی در آن عهد ادعای امامت نکرد بعلاوه معجزات

وآثار بیرون از شمار از آنحضرت مشاهده کرده‌ایم تا خلافت

پاینده دارد وآیهٔ شریفه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

واطیعوا

وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ نبز بونر نبا بسنت وامامت

علي عليه السلام برهان جلي و تبيان منجلي است

اي خداي كريم واي مجيي عظام رميم از حضرت باكمال

عجز وانكسار دير ده هنده وخواستارم كه اين كتاب مستطاب

سبب كامكاري اين جهان و رستكاري آن سراي جاودان نم

باشد در صبح چهارشنبه بيست وششم جمادي الاولي

از دنبل هزار وسيصد ونوزده هجري باتمام رسيد

تصنيف و تاليف

مؤلف

تاريخ انبياء عظام كتاب معمّا كتاب جنك كتاب شرح حال ادبا

كتاب اثبات الحق كتاب الابداع في الانكشاف والاختراع

کتاب علل الاوضاع کتاب اثار البلد بعنه فی اخبار المنیعه

وقایع عهد کتاب کاغذ های فارسی کتابی در دیباجه

کتابی در شعبده وصنعت وطب جزوی در اصلاح الخات

کتاب تاریخ امام عصر علیه السلام مختصر کتابی در اختراع

میزان الدین فی معرفة الیقین برهان الامامة فی عنوا